

درس دهم



## در ساحل دجله

دو روز است که به سامرا آمده‌ایم؛  
در این دو روز، چند نوبت مرقد شریف امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام  
را زیارت کرده، و در صحن باصفایشان نماز خوانده‌ایم و حالا کنار رود پرخروش  
دجله آمده‌ایم تا در ساحلش قدم بزنیم.  
پدرم با دقت به دو طرف دجله نگاه می‌کند و به افق‌های دور چشم می‌دوزد و بعد  
سرش را تکان می‌دهد:  
- «نه! هیچ نشانی از آن شکوه شاهانه نمی‌بینم!»  
من که از کنجکاوای پدرم تعجب کرده‌ام، می‌پرسم: «منظور شما چیست؟ به دنبال  
چه می‌گردید؟»

- «قصرهای حاکمان عبّاسی! هر چه جست و جو می‌کنم، نشانی از آنها نمی‌بینم».

پدرم به کتابی که در دست دارد، اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد:

«در این کتاب خوانده‌ام که سامرا پنجاه و پنج سال پایتخت حاکمان عبّاسی بوده است. حاکمان و فرزندان‌شان و درباریان آنها قصرهای زیادی در کنار دجله داشته‌اند؛ قصرهایی به هم پیوسته و تو در تو در دو سوی ساحل دجله! کاخ‌هایی آراسته و پر از نقش و نگار با وسایل گران‌قیمت و سفره‌های رنگارنگ...»

اما الان هیچ نشانی از آنها نیست!»

من هم مانند پدرم با کنجکاوی به اطراف دجله نگاه می‌کنم و به زمین‌های خالی چشم می‌دوزم!

در این هنگام پدرم با دست به گنبد امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام اشاره می‌کند و می‌گوید:

«بنی‌عبّاس با آن همه قدرت و ثروت فراموش شدند و کسی از آنها به نیکی یاد نمی‌کند، ولی مرقد نورانی امام هادی و فرزند عزیزش را ببین؛ زائران مثل پرستو

از همه جای دنیا عاشقانه به سویشان پر  
می‌کشند».

کنار دجله می‌نشینیم. غرق تماشای آب‌های  
خروشان می‌شوم. حرف‌های پدرم مرا به فکر  
فرو می‌برد. با خودم می‌گویم هرطور شده  
باید بفهمم که چرا امام هادی و فرزند عزیزش  
امام حسن عسکری علیهما السلام این قدر  
مورد توجه مردم هستند ولی حاکمان عباسی  
فراموش شده‌اند.

کتابی را که پدرم با خود به همراه دارد می‌گیرم  
و به سوی حرم راه می‌افتیم.

وارد صحن می‌شویم و سلام می‌دهیم.

من در گوشه‌ای از صحن می‌نشینم و با علاقه  
و اشتیاق کتاب را ورق می‌زنم. کتابی است  
درباره‌ی تاریخ زندگی امام هادی علیه السلام و  
داستان‌های زندگی ایشان.



پدر گرامی اش امام جواد علیه السلام را در اوج جوانی به شهادت رساندند و امام هادی علیه السلام با اینکه سنش هنوز به نوجوانی هم نرسیده بود، امام و پیشوای مردم شد. در مسجد پیامبر به شاگردان پدرش درس می داد. خیلی از مردم، مخصوصاً آنهایی که امام را نمی شناختند با تعجب او را نگاه می کردند:

- «عجب نوجوان باهوش و با استعدادی!»

او شاگردان زیادی تربیت کرد که همه از عالمان بزرگ شدند. یکی از مشهورترین شاگردان ایشان، حضرت عبدالعظیم حسنی است که حرمش در شهر ری قرار دارد.



متوکل که می دانست مردم به امام هادی علیه السلام علاقه دارند و از اتحاد و همدلی میان ایشان می ترسید، دستور داد امام را با زور و اجبار از مدینه به سامرا بیاورند. امام هادی علیه السلام، سال های سال در سامرا در نهایت سختی زندگی کرد. متوکل همیشه امام عزیز را زیر نظر داشت و بارها دستور داد شبانه به خانه ی امام بریزند و خانه اش را بازرسی کنند. او حتی به این هم بسنده نکرد و دستور داد تا مدتی امام را در زندان نگه دارند! امام با همی سختی ها و رنج ها از راهنمایی و ارشاد مردم دست برداشت و از راه دیدارهای مخفیانه و نامه نگاری با مردم ارتباط داشت و آنها را از هدایت های دلسوزانه ی خویش بهره مند می ساخت.

وقتی نیازمندی به خانگی ایشان می‌آمد، قبل از اینکه سخنی بگوید، امام مهربان به او کمک می‌کرد؛ آن قدر زیاد که بتواند مشکلش را برطرف کند.

یکی از دوستانش به بیماری شدیدی مبتلا شد. پزشک برایش دارو نوشت. اما هر چه جست‌وجو کردند، دارویش را پیدا نکردند. امام هادی علیه السلام همین که فهمید دوستش به دارو نیاز دارد به دنبال تهیه آن دارو رفت؛ آن را پیدا کرد و برای دوستش فرستاد.

یک بار گوسفندان زیادی خرید و همراه یکی از یارانش آنها را به چَرا بردند. در بازگشت، خبری از گله نبود. مردم از دوست امام پرسیدند: پس گوسفندان چه شدند؟  
- گله را به جایی بردیم که مردمش نیازمند بودند. امام گوسفندان را میان آنها تقسیم کرد.

هر چه بیشتر می‌خواندم، علاقه‌ام به این امام عزیز بیشتر می‌شد.  
چه انسان بزرگ و بی‌نظیری!  
در روزگاری که حاکمان ستمگر، حق مردم را پایمال می‌کردند  
و در قصرهای با شکوهشان سفره‌های رنگارنگ می‌انداختند  
و خزانه‌هایشان را از سگه‌های طلا لبریز می‌کردند،  
خانه‌ی ساده‌ی امام هادی علیه‌السلام تنها نقطه‌ی امید مردم بود.



کدام قسمت این درس را بیشتر دوست داشتی؟ چرا؟

بر عهده خودتان





## بررسی کنید

با توجه به متن درس، چند نمونه از ویژگی‌های امام هادی علیه السلام را بنویسید.

با هوس

با ایمان

مهربان

بصند

دوست دارید کدام یک از این ویژگی‌ها را شما هم داشته باشید؟ **همه را**

## ایستگاه فکر

مجری اخبار اعلام کرد:

«قهرمان گلستانی، مدال پارالمپیک خود را به زلزله‌زدگان غرب کشور اهدا کرد».

به نظر شما این رفتار با کدام یک از داستان‌های درس ارتباط دارد؟

داستان تقیم کردن کوسفندان بین نیازمندان

## خاطره‌گویی

این سخن از امام هادی علیه السلام را بخوانید.

بیارهم

به جای اینکه برای عدم موفقیت‌های گذشته حسرت و اندوه بخوری، با داشتن تصمیم و اراده‌ی قوی، آنها را جبران کن.

## گفت‌وگو کنیم

از این نوشته، چه برداشتی دارید؟ با دوستانتان در گروه گفت‌وگو کنید.

چه دوران سخت و خفقانی بود!

متوکل، مرقد امام حسین علیه السلام، جدّ بزرگ امام هادی علیه السلام را تخریب کرد؛ عده‌ی زیادی از نسل پیامبر و دوستان ایشان را به زندان انداخت؛ به شاعران پول زیادی می‌داد تا در شعرهای خود به امامان بی‌احترامی کنند؛ بیت‌المال مسلمانان را صرف خوش‌گذرانی خود می‌کرد و دائماً امام هادی علیه السلام را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. ولی امام که نوجوانی بیش نبود با توکل به خداوند از تلاش و راهنمایی مردم دست برداشت.

حاکمان عباسی در صدد دور کردن مردم از اهل بیت پیامبر بودند، حتی از بارگاه آنها می‌ترسیدند و آنها را از بین می‌بردند.

## کامل کنید

ای امام مهربانم! شما وقتی می فهمیدی یکی از دوستانت

مشکلی دارد یا به چیزی نیاز دارد، *مشکلتش را با مهربانی*

*حلی کردی*

با اینکه دشمنانت دوست نداشتند با مردم ارتباط داشته باشی

*حتی با وجود سختی، دست از کمک و هدایت مردم برنداشتی*

دوست دارم من هم مانند شما *به مردم کمک کنم،*

*بخشنده باشم و با مهربانی رفتار کنم*

ای کاش در آن روزها پیش شما بودم و *شمارا در این مسیر*

*کمک می کردم و شما هم مرا راهنمایی می کردید*



## بگرد و پیدا کن

کدام یک از خانه‌های جدول زیر با یکدیگر مرتبط است؟ آنها را یک‌رنگ کنید.

امام حسن عسکری  
علیه السلام

امام هادی  
علیه السلام

خلیفه‌ی ستمگر

محلّ شهادت

یکی از شاگردان

امام دهم

نام پدر

نام فرزند

متوکل

عبدالعظیم حسنی

امام جواد  
علیه السلام

سامرا



## با خانواده

تاریخ تولّد و شهادت امام هادی علیه السّلام را از روی تقویم پیدا کنید و آن را در اینجا بنویسید.

روز تولّد: ۱۵ ذی الحجه سال ۳۱۲ هجری  
روز شهادت: ۳ رجب سال ۳۴۴ هجری